



18 نوامبر 2023

داکتر سید عبدالله کاظم

تکمله بر مقاله «رفع یک اشتباه و غلط مشهور تاریخی»

(بخش اول)

دانشمند گرامی جناب عبدالباری جهان مقاله مستندی را تحت عنوان فوق بتاريخ 17 نوامبر 2023 در این پورتال به نشر سپردند که در رابطه با نوشته جناب داکتر عبدالقیوم کوچی تحت عنوان "ظلم و جفای زمامدارن امریکا با مردم افغانستان" در سایت آریانا افغانستان بتاريخ 16 نوامبر 2023 اقبال نشر یافته بود و در یک جای آن آمده بود که: «امریکا در بدل کمک های اقتصادی از افغانستان خواهان اشتراک این کشور در پکت نظامی بغداد بود که دو کشور همسایه افغانستان یعنی ایران و پاکستان اعضای آن سازمان نظامی بودند، ولی افغانستان نظر به موقعیت خاص جیو پولیتیکی خود نمی خواست با یک ابرقدرت جهانی طرف قرار گیرد. بنابراین اصل زمامداران افغانستان شمولیت در پکت های نظامی را رد نموده و به سیاست عدم انسلاک ادامه دادند...»

آقای جهانی در متن فوق بر این موضوع که امریکا در بدل کمکهای اقتصادی از افغانستان خواهان اشتراک این کشور در پکت نظامی بغداد بود، انگشت انتقاد گذاشته و آنرا یک اشتباه و غلط مشهور دانسته که از سالیان دراز در ذهن مردم افغانستان جای گرفته است و برای رد این ادعا با استفاده از چهار مأخذ مطالبی را اقتباس و با شرحی پیرامون آن پرداخته است. یکی از این مأخذ همانا کتاب لیون پولادا Leon B. Poullada و خانم لیلی پولادا تحت عنوان "کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده از سال 1828 تا 1973" به زبان انگلیسی میباشد که بعداً توسط پوهاند غلام صفر پنجشیری به دري ترجمه شده و در جنوری 1999 در ورجینیا به چاپ رسیده است. در ارتباط با آثار لیون پولادا در باره افغانستان باید گفت که وی 18 سال قبل از کتاب فوق یک مقاله مفصل تحت عنوان "افغانستان و اضلاع متحده: سالهای دشوار" نوشت که در سال 1981 در مجله معروف "ژونال شرق میانه" در 12 صفحه چاپ شد.

Afghanistan and The United States: The Crucial Years, By: Leon B. Poullada, (published in: The Middle East Journal, Spring 1981, Pp 178 -190)

پولادا در این مقاله ضمن بررسی روابط افغانستان با اضلاع متحده امریکا (طی چهار دوره: 1 - دوره مقدماتی: 1919 - 1942، 2 - سالهای امید بخش: 1942 - 1953، 3 - سالهای دشوار: 1953 - 1956، 4 - مشکلات کمک های نظامی) در مورد تقصیر افتادن افغانستان به دامن شوروی را که بیشتر به ندانم کاریهای سیاسیون وقت ایالات متحده امریکا مرتبط میدانست، به نکاتی اشاره میکند که در کتاب بعدی یعنی "کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده امریکا" از ذکر آن به شکلی طفره رفته و نخواسته به آن صراحت دهد.

به همین دلیل و نظر به اهمیت این مقاله، آنرا از متن انگلیسی به دري ترجمه و بار اول در پورتال افغان جرمن آنلاين بتاريخ 4 تا 7 دسمبر 2014 در سه قسمت به نشر سپردم:

https://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_afghan_usa1.pdf

https://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_afghan_usa2.pdf

https://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_afghan_usa3.pdf

سپس آنرا در جلد اول کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام - 1310 تا 1357ش"، فصل سوم تحت عنوان "آیا مشکلات با پاکستان و یا اغماض امریکا موجب شد تا افغانستان در دام شوروی افتد؟" (چاپ کابل، 2019، از صفحه 151 تا 184) با ایزاد 12 تبصره مورد بررسی قرار دادم که در اینجا میخواهم با اختصار به بعضی نکات مهم آن مقاله و نیز تبصره های از این قلم مندرج کتاب "شهید محمد داود..." به حیث تکمله مقاله آقای جهانی بپردازم:

پولادا در ارتباط با دوره اول مقدماتی (1919 - 1942) در مورد بی اعتنائی ایالات متحده امریکا در برابر درخواست افغانستان می نویسد: «توانائی اضلاع متحده برای ایجاد نفوذ سیاسی مطلوب در افغانستان از همان آغاز تماس های

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنډي د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

سیاسی به ناکامی مواجه شد. افغانستان پس از استقلال در 1919 تلاش کرد تا مناسبات نزدیک را با اضلاع متحده برقرار سازد و به تکرار آنرا مطرح ساخت. در 1921 شاه امان الله یک هیئت عالی سیاسی تحت ریاست محمد ولی را به اروپا و امریکا اعزام کرد تا استقلال افغانستان را رسمیت بخشد. هیئت در شوروی و اروپا به گرمی استقبال گردید و اتحاد شوروی اولین کشوری بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. در واشنگتن هیئت محمد ولی نخست با معطلی ها روبرو گردید و بعد بحضور رئیس جمهور "هاردنگ" (Harding) به گونه تحقیر آمیز پذیرفته شد که در نتیجه به رسمیت شناختن افغانستان را برای 14 سال به تعویق انداخت. در 1928 شاه امان الله با روحیه دوستانه خواست تا سفر موفقانه خود را در اروپا بسوی واشنگتن ادامه دهد، لکن با اطلاع از اینکه سفرش باید غیررسمی و به مصرف خودش باشد و اینکه دیدار با رئیس جمهور "کولج" (Coolidge) محدود به صرف طعام چاشت گردد، شاه امان الله را از آن سفر منصرف ساخت و از راه شوروی به ادامه سفر خود پرداخت و حکومت کمونیستی بدون مشکل از یک پادشاه شرقی استقبال بسیار گرم بعمل آورد.

همچنان او می افزاید که: «در 1933 هنگامیکه ظاهر شاه به حیث یک شهزاده جوان به سلطنت رسید، کاکاهایش که دولتمردان با تجربه و آگاه بودند، قدرت واقعی را در دست داشتند. آنها باردیگر طالب حسن نیت و شناسائی دیپلماتیک کشورشان از طرف امریکا شدند و به سفرای افغانستان هدایت دادند تا همکاران امریکائی را تشویق نمایند و به تاجران امریکائی شرایط مساعد را جهت فعالیت در افغانستان مهیا سازند.....وزرات خارجه امریکا هنوز هم از شناسائی دیپلماتیک افغانستان طفره میرفت...»

پولادا در ارتباط با دوره "سالهای امید بخش : 1942 - 1953" می نگارد: «رهبران افغان پس از شناسائی دیپلماتیک امریکا در 1934 بطور مکرر تلاش کردند تا نمایندگی سیاسی امریکا را در کابل داشته باشند (سفارت امریکا در تهران امور مربوط افغانستان را پیش می برد). باردیگر اضلاع متحده بی اعتنائی خود را ثابت کرد. از آن پس افغانستان به هدف جلب حمایت سیاسی به آلمان، ایتالیا، فرانسه و جاپان روی آورد. این وقت مقارن آغاز جنگ دوم جهانی (1939) بود و قوای محوربخوبی در افغانستان نفوذ کرده بودند.....وقتیکه رویداد جنگ به نفع متحدین شروع به تغییر کرد، علاقه افغانها به کشور های محور کاهش یافت.....رهبران امریکائی دفعته متوجه شدند که تحولات مهم در شرق میانه در حال وقوع است و علایق امریکا ایجاب میکند تا در کابل یک نمایندگی سیاسی را باز نمایند... بتاريخ 16 مارچ 1942 روزولت رئیس جمهور امریکا دفعته تصمیم گرفت و "انگرت" (Van Engert) را به حیث وزیر مختار مقیم به کابل فرستاد و از آن به بعد روابط دیپلماتیک بین افغانستان و اضلاع متحده رسماً برقرار گردید.

پولادا می نویسد: «انگرت پس از ورود به کابل با یک مشکل جدی دیگر نیز روبرو شد. درحواشی 1942 افغانستان دچار مشکلات اقتصادی بسیار جدی گردید. او با وجود این همه شرایط سخت اداری به معاونت بعضی از دیپلماتهای امریکائی در واشنگتن و دوستان برتانوی در کابل موفق شد تا ختم جنگ احتیاجات مبرم افغانستان را تدارک نماید. این تدارکات امدادی ماهرانه موجب گردید تا احترام، وجاهت و حسن نیت امریکا بلند برود و شرایط طلائی را در آن سالها برای دیپلماسی امریکا در افغانستان بار آورد. طی این مدت مهمان شدن و بازی "پردج" وزیر مختار امریکا با صدراعظم و سائر دولتمردان افغان بیک موضوع عادی و روزمره تبدیل گردید.

سالهای بعد ختم جنگ این احساس نیک ادامه پیدا کرد و رهبران افغان به این موضوع پی بردند که اضلاع متحده میتواند یک بدیل مطلوب بجای تماس نزدیک با قوای برتانوی باشد، زیرا امریکا بسیار دورتر قرار داشت و تهدید استعماری برای افغانستان محسوب نمی شد. افغانها از ورود نفوذ امریکا عملاً خوشبین بودند.... در 1946 آنها کمپنی ساختمانی "موریسن - کنودسن" (Morrison - Knudsen) را استخدام کردند تا زمین های مورد نظر را در وادی هلمند انکشاف دهد. وقتی در 1949 ذخایر اسعاری افغانها به قلت مواجه شد، آنها با اعزام یکی از مقتدرترین وزرای خود عبدالمجید زابلی وزیر اقتصاد به واشنگتن خواستند تا درباره اعطای قرضه برای پلانهای انکشاف اقتصادی مذاکره نماید. اولین قرضه در 1950 مستلزم قرضه دومی در 1954 گردید. کمپنی موریسن - کنودسن پروژه را در وقت معین تکمیل کرد و بهره برداری آن مسئولیت افغانها بود.»

پولادا در مورد ادامه کمک اقتصادی امریکا در پروژه انکشافی هلمند تصریح میکند که: «کمک اقتصادی حکومت امریکا به افغانستان اساساً بر مبنای ضرورت سیاسی استوار بود که باید یک پروژه مشکوک را نجات میداد. در سائر موارد جواب امریکا در برابر تقاضاها و پیشنهادهاییکه بسیار قویاً متمایل به غرب از طرف حکومت افغانستان ارائه میگردد، با بی تفاوتی و تنگ نظری بدرقه می شد. در طول این سالها (1945 - 1953) امریکا با ارائه بسیاری از

کمک های مناسب و برخورد دوستانه می‌توانست افغانستان را در آینده با غرب پیوند استوار دهد و در اثر آن یک مانع قوی را در برابر نفوذ شوروی در شرق میانه با مصارف بسیار کم ایجاد نماید. چرا اینطور نشد؟ دلیل آن پیچیده است، ولی میتوان آنرا به سه نکته خلاصه کرد: بی تفاوتی، اغماض و سکوت.

اول: بی تفاوتی در برابر پیشنهادات افغانها یک پدیده ای ناشی از دوری فاصله و یک دیدگاه تنگ رهبران سیاسی امریکا بود که از اهمیت ستراتژیک افغانستان نا آگاه بودند. آنها بیشتر توجه را به ساحاتی معطوف داشتند که علائق فوری امریکا را به خود جلب میکرد.

دوم: اغماض دیپلماتهای امریکائی از آگاهی زبان، فرهنگ و اهمیت افغانستان موجب بی تفاوتی پالیسی سازان امریکائی گردید. شعب خدمات خارجی امریکا با کمبود پرسونل ناشی از کوتاه نظری در تخصیص پولی برای تربیه و رهنمائی موجب شد تا آنها نتوانند تیم های مسلکی را بر مقتضای ضرورت‌های بعد از جنگ امریکا تدارک نمایند. بخصوص با توجه مزید به اروپا [بخصوص رویدست گرفتن پلان مارشال - کاظم]، خدمات خارجی امریکا بنا بر کمبود پرسونل مسلکی جهت اداره و پیشبرد امور معلق اقتصادی و سیاسی در کشورهای دور افتاده جهان نتوانست اقدام لازم کند.

سوم: سومین مانع در دیپلماسی مؤثر امریکا در افغانستان همانا سکوت و خاموشی ناشی از ترسی بود که مبادا نفوذ امریکا در افغانستان موجب عکس العمل کشور همجوار شوروی کشور گردد. اینکار توأم با توهمی بود که فکر می شد اگر امریکا خود را از افغانستان بدور نگهدارد، شوروی از عکس العمل اجتناب خواهد کرد و اینکار موجب شد تا امریکا درباره اهمیت جیوپولیتیک افغانستان دچار اشتباه شود. با دلایل نامعلوم ترس از تحریک شوروی در مورد سایر کشورهای حساس همجوار افغانستان مثل ترکیه، ایران و پاکستان در نظر گرفته نشد. این تبعیض افغانستان را بیشتر ناراحت ساخت. بی تفاوتی، اغماض و سکوت موجب شد تا فرصت های مناسب برای رسیدگی به تقاضاهای افغانستان در سالهای امید بخش به هدر بروند.»

اغماض جدی ایالات متحده امریکا بیشتر از دوره سوم یعنی "سالهای دشوار: 1953-1956 آغاز میگردد. پولادا در این مورد می نویسد: «دو رویداد مهم موجب شد تا ماهیت اساسی روابط با افغانستان را تغییر دهد: یکی آغاز جنگ سرد و دیگر تغییر حکومت در افغانستان. در 1953 "جان فاستر دالس" (John Foster Dulles) شروع کرد به اینکه در برابر قدرت شوروی اتحاد "ردیف شمالی" (Northern Tier) را سازماندهی کند. اینکار به تشکیل پکت نظامی امریکا با ترکیه، ایران و پاکستان منجر شد. افغانستان که از نظر جغرافیائی در بین دو کشور اخیر الذکر قرار داشت، از نظر افتاد و مورد اغماض قرار گرفت»

در این ارتباط لازم به تذکر است که مقامات امریکائی در 1949 "لایحه امنیت متقابل" که امداد نظامی امریکا را توضیح میکرد و حاکی از این اصل بود که: «تهیه کمک نظامی به مللی داده میشود که در برابر کمونیزم مقاومت میکنند»، به قانون تبدیل کردند و اینکار محمد داؤد را که تازه به حیث وزیر حربه مقرر شده بود، بار دیگر به موضوع خریداری اسلحه از امریکا امیدوار ساخت و کوشید بوسیله برادرش محمد نعیم سفیر افغانستان در واشنگتن موضوع را بار دیگر مطرح کند. وزارت مختاری امریکا در کابل که آنوقت به سویه "سفارت" ارتقا کرده بود، نیز با ارسال این متن از وزرات خارجه امریکا طالب نظر گردید: «نیازمندیهای افغانی برای احتیاجات امنیت داخلی معقول به نظر میرسد و با پالیسی ایالات متحده در مورد حمایت از استقرار و استقلال حکومت‌های دوست در این ناحیه منسجم میباشد. ممکن است وزارت خارجه همچنان میل داشته باشد که این فرصت را برای نفوذ در حل منازعه افغانستان - پاکستان با یک تعارف مشروط مساعدت مورد بررسی قرار دهد. آیا ایالات متحده اندخال افغانستان را در یک پیمان منطقوی که آنرا برای سهیم شدن در کمک نظامی برطبق قانون موجود قابل قبول سازد، مورد ملاحظه قرار خواهد داد؟» در همین وقت حکومت ایالات متحده متن لایحه را در مورد کمک نظامی حاکی بر این مطلب که «فروشات نظامی را به مللی اجازه میداد که توانائی فزاینده آنها برای دفاع از خود علیه تجاوز کمونیزم، برای منافع ایالات متحده مهم است» به این عبارت تغییر داد که فقط «ناتو، یونان، ترکیه، ایران، کوریا، فلپین و هرکشور دیگری که با ایالات متحده در دفاع دسته جمعی یا تدابیر منطقوی ملحق میشود، واجد شرایط برای دریافت کمک نظامی ایالات متحده میباشد.»

به این اساس وزرات خارجه امریکا در 20 دسمبر 1949 در جواب به سفارت دستور داد که: «با افغانها هیچگونه مشارکت را برطبق لایحه کمک برای دفاع متقابل مورد بحث قرار ندهد؛ ترتیبات دفاع دسته جمعی صرف شامل "ناتو" و کشورهای هم پیمان "ریو" (RIO) میشود و تدارکات خاصی برای مسلح ساختن یونان و ترکیه و ایران تهیه

دیده شده است، روی این حقیقت که آنها در معرض تهدید های آشکار شوروی قرار دارند. هر پلانی برای پیمانهای منطقی در ناحیه شرق نزدیک و جنوب آسیا که ممکن است شامل افغانستان گردد، در این موقع پیش از وقت است...» (پولادا: کشور شاهی... صفحه 182 - 183)

در تبادل این پیامها چند نکته برجسته و قابل توجه موجود بود: یکی برای اولین بار مسئله پشتونستان رسماً با کمک نظامی ربط داده شد. این ایر و غبار کوچک در 1949 بنا بود که به یک طوفان خطیر در آینده تبدیل گردد که موقف شوروی را در افغانستان تقویه کند و اما نکته مهم دیگر موافقت امریکا برای اعطای کمک نظامی به کشورهای یونان، ترکیه و ایران بود که افغانستان را از آن مستثنی قرار داد. اینکار معنی آنرا میداد که ایالات متحده باور نداشت که شوروی تهدیدی را متوجه افغانستان سازد، درحالیکه این برداشت امریکا به ملاحظه واقعیت های جغرافیایی افغانستان یک نتیجه گیری ستراتیژیک غلط و مصیبت بار بود که افغانها را متأثر و شوروی ها را تشویق میکرد و به این باورمند می ساخت که ایالات متحده از قبل افغانستان را در داخل ساحه نفوذ شوروی قرار داده بود. به گفته پولادا: «این تصور غلط و غم انگیز سرانجام منجر به تعرض سال 1979 شوروی گردید».

نکته مهم دیگر همانا تغییر حکومت در افغانستان است که پولادا در زمینه چنین می نویسد: «در 1953 قدرت در کابل از دست کاکا های شاه بیرون شد و بدست یک پسر کاکای جوان و نیرومند شاه یعنی محمد داؤد افتاد. داؤد یک شخص زیرک و دیکتاتور پرقدرت، دارای خودخواهی زیاد و جداً مصمم به انکشاف کشور بود، بدون آنکه از تحرک مغلق مدرن سازی و خطرات واقعی که همسایه شمالی آن کشور را تهدید میکرد، آگاهی دقیق داشته باشد. او قاطعانه معتقد بود که میتواند با مصنونیت از هردو کشور شوروی و امریکا به نفع کشور خود استفاده نماید. سه اصل عمده سیاست او در توقع از امریکا این بود که: (1) مدرن ساختن فوری اقتصاد، (2) تعقیب جدی موضوع پشتونستان، (3) ایجاد یک قوه نظامی قوی افغان.»

در مورد سه هدف اساسی محمد داؤد این سؤال ذهن امریکائی ها را سخت به خود مصروف ساخت که هدف از تقویه بنیه نظامی که حکومت افغانستان سخت در تلاش آنست، چیست؟ اگر این موضوع به مقصد تقویه حکومت و آنهم به هدف تطبیق و اجرای تحول اقتصادی و اجتماعی ضرورت باشد، یک اقدام خوب است، و اما پیوند کردن موضوع پشتونستان به آن میرساند که شاید هدف پشت پرده افغانستان استفاده از سلاح برای ایجاد آشوب در پاکستان باشد، در آنصورت ایالات متحده نمیتواند یک دشمن را در برابر یک دوست متحد خود تقویه کند. این موضوع یک نقطه ابهام برای امریکائی بود که آنها را به انواع بهانه ها در مورد امداد نظامی به افغانستان دچار شک و تردید ساخته بود. (پولادا این موضوع را طی یک فصل جداگانه در کتاب "کشور شاهی... از صفحه 127 تا 168" به تفصیل مورد بررسی قرار داده است.)

محمد داؤد برای پیشبرد این سیاست خواست تا افغانستان را از تجرید طولانی بیرون کند و رقابت بین امریکا و شوروی را در افغانستان براه اندازد. این تغییر فوری پالیسی او سیاستمداران امریکائی را تکان داد، حتی دیپلماتهای مسلکی را برای مدتی هوشدار داد که بی توجهی امریکا به احتمال قوی منتج به مراجعه افغانها به شوروی خواهد شد. رهبران افغان کمتر در موفقی قرار داشتند که به امید کمک های امریکا باجذب برضد شوروی ابراز نظر کنند و "دالس" را به این گفته وادارند که بگوید: «اگر افغانها تا این حد برضد شوروی استند، ما ضرورت نداریم که از آن ناحیه نگران باشیم.»

در این ارتباط باید گفت که: وقتی جنگ جهانی دوم به پایان رسید، حکومت افغانستان درک کرد که ایالات متحده اکنون به یک ابرقدرت مسلم در جهان تبدیل شده و فکر کرد که یگانه منبع معقول برای بهبود قوای مسلح و تدارک تجهیزات نظامی شان میباشد و برای این منظور بیک سلسله اقدامات متوسل شد. در جولای 1945 حکومت افغانستان به وزارت مختاری امریکا در کابل راجع به امکانات تهیه لوازم محاربوی و غیرمحاربوی برای نوسازی بنیاد نظامی خود تماس گرفت و درخواست کرد که اگر ممکن باشد قسمتی از مازاد تجهیزات نظامی امریکائی را درهند از طریق اعطای یک قرضه بدست آورد، چنانکه ایران و مصر از آن مستفید شدند. این تقاضا به جایی نرسید، ولی حکومت افغانستان بار دیگر در 1946 و 1948 تلاش کرد تا از ایالات متحده اسلحه بخرد، هربار کار با مشکل مواجه شد. در همین موقع سفير افغانستان در واشنگتن سردار محمد نعیم به معیت عبدالمجید زابلی وزیر اقتصاد با مقامات وزارت خارجه امریکا دیدار کرد و به قول لیون پولادا: «بک توجیه مطول و مفصل اقتصادی و سیاسی را که با تقاضا برای اجازه خریداری اسلحه امریکا جهت امنیت داخلی و دفاع علیه یک حمله ممکن از جانب اتحاد شوروی ختم می شد،

د پانو شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

ارائه داد. نعیم قاطعانه بیان داشت که: افغانها اگر بگونه مناسب مسلح و به پشتیبانی ایالات متحده متقاعد گردند، در هندوکش خواهند ایستاد و شورویها را از پیشروی مانع خواهند شد تا به ایالات متحده و متحدینش وقت آنرا بدهند که از شرق میانه و جنوب آسیا دفاع نمایند.»

پولادا در ادامه می نویسد: «بعدها صدراعظم شاه محمود در سال 1948 از واشنگتن دیدن کرد و با وزیر خارجه "جارج مارشال" (George Marshal) ملاقات نمود. صدراعظم قویاً تقاضای کمک نظامی را برای افغانستان کرد. وزیر خارجه جارج مارشال از این درخواست متعجب گردیده و پرسید: "دشمن کیست؟"، شاه محمودخان جواب داد: "روسها". آنگاه مارشال براین مفکوره که ممکن افغانها بتوانند با قدرت نظامی شوروی مقابله کنند، خنده تمسخر آمیزی سر داد. شاه محمود خان غرور جریحه دار خود را بلعیده و بیان داشت که اسلحه همچنان برای امنیت داخلی مورد نیاز است و اینکه اگر ضرورت افتد، افغانستان آنرا از روسها بدست خواهد آورد. اظهاراتی که مارشال به جواب آن گفت: مسلمانان خوب مانند افغانها برای کمک نزد روسهای ملحد هرگز نخواهند رفت. شاه محمود خان تذکر داد که اسلام خوردن گوشت خوک را منع میکند، اما اگر وضع بسیار سخت گردد و زندگی بخطر افتد، خوردن گوشت خوک مجاز است.» (پولادا: کشور شاهی افغانستان...، صفحه 178 - 179)

در این موقع در داخل حکومت امریکا تفاوت نظر های جدی مبنی بر اینکه چگونه با سیاست جدید افغانها بخصوص در این دوره دشوار، روابط بین افغانستان و اضلاع متحده را عیار سازند، وجود داشت. پولادا به این نظر است که: «بعضی از امریکائی ها به این نظر بودند که رهبران افغان غرب را کنار گذاشته و با بلاک شوروی نزدیک شده اند و این عده از امریکائی ها از اضلاع متحده میخواستند تا از سرمایه گذاری مزید در یک کشوری که با اتحاد شوروی بزودی به روابط غیر قابل فسخ بپردازد، باید خود داری کند. اما عده ای دیگر از مقامات امریکائی بر این نظر بودند که سیاست داؤد با آنکه غیر منطقی و خطرناک است، اما بر مبنای ایدئولوژیکی استوار نیست و داؤد و عده زیاد افغانها واقعاً مستقل بوده و حضور امریکا را برای ایجاد یک توازن نفوذ شوروی میخوانند و از آنرو باید کمک های امریکا بیشتر شود تا به حیث یک بدیل در برابر نفوذ کامل اتحاد شوروی اثر بگذارد و موقف آزاد و عدم انسلاک افغانستان را حفظ نماید. این مباحثات در بین آنها اساساً در حلقه های سفارت در کابل مطرح گردیده و احتمالاً تا بلندترین سطح حکومت امریکا رسیده باشد. این نوع مباحثات درسیاست خارجی معمولاً کمتر به یک قاطعیت در تصمیم گیری انجامید، اما در عمل منتج به افزایش قابل ملاحظه کمک های اقتصادی امریکا به پروژه های جداگانه گردید و اضلاع متحده بدینوسیله پروگرامی را طرح کرد که هدف آن ایجاد توازن در جنگ سرد بود.»

پولادا تصریح میکند که: «در جریان این مباحثات به شکلی صدمه زیاد به روابط افغان - امریکا وارد شد. در بین کسانی که طرفدار پالیسی "شدت عمل" (get tough) بودند، یکی هم سفیر امریکا در کابل "انگس وارد" (Angus Ward) بود. او که یک بار از طرف چینی های کمونیست در "موکدین" (Mukden) به حیث گروگان گرفته شده بود، در مسکو ایفای وظیفه کرده و جداً از مخالفان سر سخت کمونیست ها بشمار میرفت. او به حیث یک فرد دارای طینت پاک و احساس عالی اخلاقی از داؤد خوشش نمی آمد و معتقد بود که داؤد یک شخص سرگیجه، غیرقابل اعتماد و عجول است. داؤد از بدبینی "وارد" میدانست. احساسات شخصی "وارد" بیشتر از طرف کاکا های شاه که داؤد جانشین آنها شد، حمایت میگردید. آنها به "وارد" می گفتند که داؤد برای کشور یک فاجعه است. مقامات پاکستانی از پالیسی داؤد احساس خطر میکردند و بناً در صدد تحریک قبایل بودند تا قیام نموده و داؤد را از قدرت برکنار سازند. آنها به نظر "وارد" که دوست شان بود، چشم دوخته بودند. امر نمایندگی سی آی ای (CIA) در کابل بر "وارد" نفوذ شخصی قابل ملاحظه داشت. "وارد" یک شخص خودسر، شرابی سخت، همیشه تفنگچه در کمر بود و خود را یک "لارنس افغانستان" (Lawrence of Afghanistan) می شمرد. او با همکاران پاکستانی خود و عده ای از خاندان شاهی میخواست تا اقداماتی را برای "بی ثبات ساختن" رژیم داؤد رویدست گیرد. اگرچه هیچیک از همچو اقدامات تائید حکومت امریکا را با خود نداشت، اما داؤد اینرا نمیدانست. مراجع استخباراتی به او اطلاع میدادند که در پس این اقدامات جهت برکناری او از قدرت دست مراجع رسمی امریکا دخیل باشد. واقعاً در این مرحله روابط افغان - امریکا در یک فضای ترس و بدگمانی پیش میرفت. تماس اجتماعی روبرو ضعف داشت، تبلیغات ضد امریکائی در مطبوعات زیر کنترل حکومت و رادیو به نظر میخورد و ترصد پولیس بر امریکائی ها بیشتر شده بود. تماس ها بین نمایندگی های امریکائی و حکومت در سطح شایعات و روحیه بازار در حال سقوط بود و در نتیجه سوء تفاهات بین هر دو طرف دیده می شد. در این فضای نامساعد دیپلماتیک برای اضلاع متحده بسیار مشکل بود تا تدابیر لازم را در برابر سیاست داؤد شکل دهد و آنرا به منصه اجرا گذارد. وضع با آمدن "آرمن مایر" (Armin Meyer) به کابل به حیث معاون

دفتر استخباراتی و نیز تقرر "شیلدن میل" (Sheldon T. Mills) به عوض "انگس وارد" در اپریل 1956 قدری بهبود یافت. تیم جدید روابط خوبتر را با افغانها برقرار نمودند و روی یک پلان جهت انسجام کمک های اقتصادی کار کردند و هدف آن بیشتر جلب توجه افغانها از نظر مادی و ایدئولوژیکی بطرف جهان آزاد بود که بر تائوی ها آنرا به "ستراتژی جنوب غربی" مسمی ساختند. این پلان متمرکز بود بر اتصال غرب از طریق هوا و سرک، امریکائی ساختن تعلیم و تربیه و نجات پروژه وادی هلمند از سقوط.....مفکوره پروگرام امداد از نظر سیاسی و ستراتژیکی خوب بود. باوجود مسدود شدن سرکها که قبلاً به آن اشاره گردید، پروگرام مذکور تاحدی موفقانه پیش رفت، ولی به هیچ وجه نتوانست به دلایل ذیل مانع نفوذ شوروی در افغانستان گردد:

1 - فقدان مؤثریت در اجرای پلان، صعب العبور بودن راه ها، ایجاب مصارف بسیار گزاف، به وجود آمدن وقفه های طولانی غیر لازم و نیز بسیاری از تکنیشن ها و مامورین اداری که میخواستند در افغانستان کار کنند، دارای کفایت کاری پایان بودند.

2 - بی ثباتی اوضاع، طوریکه تهدید نفوذ جهانی شوروی موجب تفاهم بین دو ابر قدرت یعنی "دیتانت" (détente) گردید، پروگرامها در قبال آن اهمیت عاجل خود را از دست دادند و اقدامات لازم رویه گندی گرائید.

3 - اشتباهات دیپلماسی امریکا در مورد امداد نظامی و مسئله پشتونستان شرایط را برای امریکا در افغانستان تنگ ساخت و اما برعکس برای دیپلماسی شوروی همین دو موضوع زمینه های بسیار مساعد را فراهم کرد.»

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ